



فن تصحیح متن در میان مسلمانان و ارو پائیان از دو بطن مستقل زاده شده، و پیشرفت و تکامل آن نیز دو سرگذشت و مسیر مختلف داشته است. بنابراین، علی‌رغم اینکه تصحیح متن یک فن واحد است، نمی‌توان همه موازین و قوانینی را که برای آن در مغرب‌زمین، آن‌هم براساس متون غربی و برای پیراستن کتب یونانی و لاتین از اغلاط کاتبان آنها اختراع شده، کورکورانه اخذ کرد و به متونی که در سرزمین‌های اسلامی تألیف شده تعمیم داد و این تقلید کورکورانه از شیوه‌های تصحیح غربی را علامت پیشرفت علمی پنداشت. در عین حال، با اینکه اختلاف بین نوشته‌هایی که در مغرب‌زمین تألیف شده‌اند با آنها که در بلاد اسلامی نوشته شده‌اند بنیادی و بسیارست، صرف وجود این اختلافات دلیل بر این نیست که بتوانیم همه ابداعات و پیشرفت‌های علمی غرب را درین رشته کآن لم یکن بینگاریم، یا آنها را به صرف بیگانه بودنشان نفی کنیم. ارجح آن است که شگردهایی را که به کار تصحیح متون خودمان می‌خورد اخذ کرده، آنچه را به کار ما نمی‌خورد ترک کنیم.

متون ما، یعنی کتبی که به خط عربی و به زبان‌های فارسی، ترکی عثمانی، و یا هر زبان دیگری که این خط را به کار می‌برد، نوشته شده‌اند خصوصیات دارند که در السنه‌ای که به یکی از خطوط شایع در مغرب‌زمین نوشته می‌شوند، موجود نیست. مهم‌ترین اینها این است که در خطوط غربی می‌توان کلمات را به صورت منفصل نوشت، یعنی در رسم الخط اروپائی ممکن است که همه حروف کلمه‌ای را جدا از هم بر صفحه آورد، اما در خط عربی این کار ممکن نیست. با آنکه این اختلاف به نظر اختلافی جزئی می‌آید، اغلاطی که به سبب کتابت منفصل در استنساخ کتب غربی پیش می‌آید، حداقل از جنبه بسامدی با اغلاطی که در کتابت خط عربی شایعند،

علامه قزوینی و فن تصحیح متن

محمود امیدسالار*

(لس آنجلس)

چکیده: با اینکه تصحیح متن یک فن واحد است، نمی‌توان همه موازین و قوانینی را که برای آن در مغرب‌زمین وجود دارد به متونی که در سرزمین‌های اسلامی تألیف شده تعمیم داد و از شیوه‌های تصحیح غربی کورکورانه تقلید کرد. گذشته از اختلافاتی که معمول تفاوت رسم الخط و کتابت است، برخی خصوصیات دیگر فن تصحیح اروپایی، زاده اختلافات فرهنگی و تاریخی میان جوامع شرقی و غربی است. این اختلافات بر نحوه تولید و تکثیر متون ادبی و علمی درین دو تمدن در قرون وسطی تأثیر بزرگی نهاده است که اثر آن را در تاریخ تکامل فن تصحیح متن در اروپا و خاورمیانه می‌بینیم.

سنت تصحیح متن در غرب معمولاً به سه مرحله تقسیم می‌شود:

۱. بررسی دستنویس‌ها (recensio)

۲. مقایسه نسخه‌ها (examinatio)

۳. اصلاح دستنویس‌ها (emendatio)

برخی قواعد دیگر نیز وضع شده‌اند که به مصحح برای انتخاب ضبط صحیح کمک کنند که عبارتند از: ارجح بودن ضبط دشوارتر، قاعده ضبط کوتاه‌تر، و تناسب ضبط با سبک و سیاق مطلب.

کارل لآخمان (Karl Lachmann) مصحح و فیلولوژیست آلمانی، در تصحیح بر شجره نسب نسخ و طبقه‌بندی آنها بر اساس رابطه‌شان با یکدیگر تکیه می‌کرد. شیوه لآخمان تا مدت‌ها تنها شیوه علمی تصحیح متن به شمار می‌رفت. تا اینکه مصحح فرانسوی، ژوزف بدیه (Joseph Bedier) شیوه دیگری را که «شیوه پیروی از بهترین متن» خوانده می‌شود، پایه گذاشت. مرحوم قزوینی آنچه را در شیوه تصحیح علمای قدیم خودمان مناسب بود با بهترین آنچه در کارهای غربیان دیده بود تلفیق کرده به کار می‌برد. او برخلاف معمول برخی از مصححان غربی و شرقی به رونویسی نسخه‌اساس اعتقادی نداشت و ارزیابی نسخه‌هایی را که برای تصحیح مقابله می‌شدند ضروری می‌دانست و هرگاه که لازم بود، متن را با استفاده از متون جنبی تصحیح می‌کرده است. تصحیحات علامه قزوینی نمونه فن تصحیح و تنقیح متونند و تصحیحات متعددی که وی در متن چهارمقاله به عمل آورده به مثابه دستورالعمل شیوه درست تصحیح متن است که در این جا نگاهی گذرا بر آن خواهد شد.

کلید واژه: تاریخ تصحیح؛ تصحیح متون؛ متون انتقادی؛ متون اسلامی؛ متون غربی؛ مصححان؛ قزوینی، محمد (۱۲۵۶-۱۳۲۸)؛ لآخمان، کارل (۱۷۹۳-۱۸۵۱)؛ زبان فارسی.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی؛ کتابخانه ایالتی دانشگاه کالیفرنیا - لس آنجلس.

فرق می‌کند. تا چند قرن پیش غربیان زبان‌های خودشان را با حروف منفصلی که فواصل بین کلمات و جملات هم در آن رعایت نمی‌شد می‌نوشتند. این نوع کتابت را به لاتین scriptio continua می‌نامند و در آن حروف منفصل کتابت لاتین با فواصل یکسانی که مرز لغت و جمله را معین نمی‌کند تنگ‌هم‌نوشته می‌شوند. درین نوع کتابت نه مرز جمله معین است و نه مرز کلمه. از این روی نوع اشتباهاتی که هم در خواندن متن به هنگام استنساخ، و هم در استنساخ متن پیش می‌آید با نوع اشتباهاتی که در کتابت خط عربی شایع است فرق می‌کند. بنابراین شیوه‌های تصحیح متون غربی بر غلط‌هایی که مخصوص کتابت خودشان است بیشتر نظر دارد و از این جهت همیشه برای تصحیح متون ما مناسب نیست. از سوی دیگر، برخلاف کتابت فرنگی که در آن نقطه نقش مهمی ندارد، در کتابت عربی حروف نقطه‌دار اهمیت خاصی دارند، و بسیاری از اشتباهاتی که در کتابت نسخ فارسی بر گردن «کاتبان نامین و بی‌سواد» نهاده می‌شود، معلول کم نقطه بودن، بد نقطه بودن، یا بدخوانی نقطه‌های حروف و کلمات است، نه چنانکه برخی از فضلالی خودمان نوشته‌اند «خیانت کاتب».

گذشته از اختلافاتی که معلول تفاوت رسم الخط و کتابت است، برخی از دیگر خصوصیات فن تصحیح اروپائی، زاده اختلافات فرهنگی و تاریخی میان جوامع شرقی و غربی است. این اختلافات بر نحوه تولید و تکثیر متون ادبی و علمی درین دو تمدن در قرون وسطی تأثیر بزرگی نهاده است که اثر آن را در تاریخ تکامل فن تصحیح متن در اروپا و در خاورمیانه می‌بینیم. برخی از مهم‌ترین این اختلافات عبارتند از: میزان و اشاعه سواد در جامعه به طور کلی، سواد طبقات حاکمه و رهبران دینی که تقریباً همه آثار مکتوب قرون وسطی برای ایشان، یا با حمایت ایشان نوشته می‌شد. تعداد و محتویات کتابخانه‌های خصوصی و عمومی آن دوران در شرق و غرب، و نحوه برخورد جوامع اروپائی و اسلامی آن دوران با علم و ادب به طور کلی، و بالاخره اینکه کدام یک از این دو تمدن بیشتر بر کاغذ و کدام یک بیشتر بر پوست کتابت می‌کردند. اختلافاتی که ذکر کردیم هم بر نحوه تولید و تکثیر متون و هم بر ماهیت کوشش‌هایی که برای تنقیح و تصحیح متون در اروپا و در میان مسلمانان به عمل آمد تأثیری ژرف نهاده است.

کتابانی که در مغرب زمین کار می‌کردند، از آغاز قرون وسطی (حدود قرن پنجم میلادی) تا حدود قرن سیزدهم میلادی، از کشیشان اهل کلیسا بودند و بیشتر کتبی هم که استنساخ می‌شد، کتب دینی بود. طبعاً کار کشیش کاتبی که استنساخ کتاب را در یک حوزه علمی - دینی برای رضای خدا و بزرگداشت نام و یاد او برعهده گرفته است، از کار کاتب بیت‌نویس مسلمانانی که کتابی غیر دینی را کتابت می‌کند، و می‌خواهد به سرعت هرچه تمامتر مطلب را بنویسد و اجرتش را بگیرد و پی کار خود رود، بسیار متفاوت خواهد بود. یکی دیگر از وجوه تفاوت اساسی بین کاتبان مسلمان و کاتبان مسیحی این بود که تعداد قابل ملاحظه‌ای از کشیشان کاتب سواد درستی نداشتند و متن را به خطی خوش نقاشی می‌کردند. بنابراین، نوع دستبردهای این قبیل کاتبان در متن با نوع دستبردهای نسخ مسلمان که بیشتر یا باسواد بودند، و یا اگر با معیارهای شرقی سواد درستی نداشتند، در مقایسه با همکاران اروپائیشان بسیار فاضل بودند، فرق داشت و به همین دلیل هم نوع طبقه‌بندی اغلاط کاتبان در شرق و در غرب، که به تئوری‌های گوناگون تصحیح متن در اروپا انجامید، متفاوت بود.

چنانکه گفتیم میزان سواد در اروپا و در بلاد اسلامی تفاوت اساسی داشت و مسلمانان، برخلاف مسیحیان اروپائی، هم از سطح دانش بیشتری بهره‌مند بودند، و هم به مصداق «العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» بیشتر به دنبال دانش می‌رفتند. این تفاوت از مقایسه تعداد کتابخانه‌های اروپائی و کتابخانه‌های شرقی در قرون وسطی به خوبی هویدا است. چون این نکته در بررسی تاریخ علم در اروپا و در خاورمیانه عموماً، و علم تصحیح متن خصوصاً مهم است، آن را به شرحی بیشتر بیان خواهیم کرد.

پیش از قرن پانزده میلادی، تعداد باسوادان در میان عامه مردم اروپا بسیار محدود بود و علمای اروپا مردم عادی را لایق نزدیک شدن به کتاب نیز نمی‌دانستند تا چه رسد به تعلیم و تعلم. کتاب از اجناس قیمتی و به قول امروزی‌ها «لوکس» محسوب می‌شد و به آسانی در دسترس عموم نبود، حال آنکه در خاورمیانه کتابخانه‌های وقفی و خصوصی، هم در مساجد و هم در بسیاری از شهرها، وجود داشت. چون قیمت کتاب در اروپا بسیار گران بود و کشورهای اروپائی تا پیش از قرن چهاردهم میلادی هنوز به آن حد از ترقی علمی و اجتماعی نائل نشده بودند که بتوانند اشیای

¹ Thomas Kelly, *Early Public Libraries: A History of Public Libraries in Great Britain Before 1850* (London: The Library Association, 1966), p. 13.



بنابر آنچه گذشت، اگر اندازه و اهمیت کتابخانه‌های عمومی و خصوصی را در مغرب‌زمین و خاورمیانه مقایسه کنیم، و تعداد کتب محفوظ در آنها را به مثابه نشانه‌ای از اهمیت آثار مکتوب و توجه این دو تمدن به سواد و کتابت به‌شمار آوریم، می‌بینیم که در مغرب‌زمین کتاب و کتابت نه تنها محدود بود، بلکه اهمیت و شیوعی را که در میان مسلمانان داشت نیز حائز نبود. علت اساسی این امر انهدام تمدن روم در اثر حمله اقوام بربر ژرمن به آن امپراتوری بود. تا قریب یک هزار سال پس از سقوط امپراتوری روم در قرن پنجم میلادی، کتابخانه در اروپا یا موجود نبود و یا آنچه کتابخانه نامیده می‌شد مجموعه‌ای از چند کتاب بود که در صندوقی در گوشه‌ی کلیسا یا دیری قرار داشت.^۵

از حدود سال ۵۰۰ تا ۱۱۰۰ لغتی که برای القاء مفهوم کتابخانه در زبان لاتین به کار می‌رفت لغت *armarium* بود که در واقع به معنی «صندوق» است. به عبارت دیگر همین که شخص یا سازمانی چند جلد کتاب به دست می‌آورد و مجبور می‌شد که آنها را در یک صندوق قرار دهد، همان صندوق یک کتابخانه محسوب می‌شد. در همین سال‌ها، در سرزمین‌های اسلامی لغات و اصطلاحات متعددی برای بیان مفهوم کتابخانه وجود داشت. برخی از این اصطلاحات عبارتند از: خزانه‌الکتب، دارالکتب، و بیت‌الکتب. چنانکه از قسمت اول این ترکیبات معلوم است، حجم کتبی که کتابخانه‌های خاورمیانه را تشکیل می‌داد، در قیاس با آنچه در اروپا کتابخانه محسوب می‌شد، آن قدر زیاد بود که برای نگاه‌داری محتویات کتابخانه‌های شرقی، نه به صندوق، بلکه به اتاق و ساختمان نیاز بود. همین تفاوت در اصطلاحات مربوط به کتابخانه در میان مسلمانان و اروپائیان برای اثبات این حقیقت که در مشرق زمین

گران‌قیمتی مانند کتاب را در دسترس عامه مردم قرار دهند، سطح سواد هم درین بلاد به مراتب کمتر از سطح سواد مسلمانان در آن دوران بود. اروپائینی که به تاریخ کتابت و کتابخانه در مغرب‌زمین پرداخته‌اند، خود از این واقعیت کاملاً آگاهند. می‌دانیم که در میانه قرن پانزدهم میلادی قیمت یک کتاب جلد شده تقریباً بیست شلینگ بود که با آن می‌شد «دو رأس گاو، دوازده گوسفند، یک اسب با کیفیت متوسط، ... بیست گالن شراب، یا ده بشکه آبجو خرید» و یا کارگری را برای کارهای کشاورزی به مدت ده هفته استخدام کرد.^۲

اگر این اطلاعات را با آنچه در منابعی که شرح زندگی ابوعلی سینا را نوشته‌اند آمده است مقایسه کنیم، می‌بینیم که شیخ‌الرئیس کتاب *اغراض مابعدالطبیعة فارابی* (د: رجب ۳۳۹) را از بازار صحافان در بخارا، به قیمت سه درم خرید و بیشترش را حفظ کرد تا به درک مندرجات آن موفق شد.^۳ گذشته از این، در همان زمانی که کتاب و کتابخانه در اروپا از کبریت احمر نایاب‌تر بود، مجموعه‌های کتب فراوانی در شهرها و حتی شهرک‌های سرزمین‌های اسلامی در دسترس اهل تحقیق و عامه کتابخوان قرار داشت. گذشته از صورتی که در الفهرست ابن‌ندیم در مورد کتاب‌هایی که او به شخصه در بغداد دیده بود باقی مانده است، کیفیت کتابخانه‌های مسلمانان و کثرت انواع کتاب‌های علمی و ادبی که در آن کتابخانه‌ها نگاه‌داری می‌شده است از آنچه در نوشته‌های قدما دیده می‌شود قابل دریافت است. بنابراین می‌توان گفت در زمانی که دسترسی اروپائیان به کتاب و کتابت بسیار محدود بود، مسلمانان می‌توانستند کتب تخصصی را هم به قیمت ارزان بخرند و استفاده کنند، و هم در کتابخانه‌های عمومی موجود در بلاد اسلامی به آنها مراجعه نمایند.^۴

² Kelly, *Early Public Libraries*, p.14.

^۳ صادق گوهرین، حجة‌الحق ابوعلی سینا (تهران: علمی، ج ۲، ۱۳۴۷)، ص ۵۴۶.

⁴ G. Le Strange, *Baghdad During the Abbasid Caliphate from Contemporary Arabic and Persian Sources* (Oxford: Oxford UP, 1900), p. 267; also S. K. Padover, "Muslim Libraries", in *The Medieval Library*, James W. Thompson, ed. (reprinted with a supplement by Blance B. Boyer, New York: Hafner Publishing Co., 1957), pp. 347 ff.; Ehsan Naraghi, "The Islamic Antecedents of the Western Renaissance", *Diogenes* (1966) 173: 73-107; A. Shalaby, *History of Muslim Education* (Beirut: Dâr al-Kashshâf, 1954), chapters 2 and 5.

شلی بعدها این کتاب را به عربی ترجمه کرد و با اضافات زیادی تحت عنوان تاریخ التریبة الاسلامیة (قاهره، ۱۹۶۶) به چاپ رسانید. ایضاً نک: صادق گوهرین، حجة‌الحق ابوعلی سینا، صص ۴۶۱-۴۶۵؛ زکریا الدین همایونفرخ، تاریخچه کتابخانه‌های ایران و کتابخانه‌های عمومی (تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۵)؛ همچنین نک: سلسله مقالات عالمانه مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه تحت عنوان «گنجور و برنامه‌او» که در چهارده بخش بین سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ در مجله هنر و مردم به چاپ رسید. نگارنده مطالب مفصل‌تری از آنچه درین مقاله می‌توان گنجاند در مقاله‌ی نسبتاً مفصلی که در ارجح‌نامه استاد شائول شاکد (Shaked) به چاپ رسیده، نقل کرده است. نک: Mahmoud Omidshalar, "Orality, Mouvance, and Editorial Theory in Shâhnâma Studies", in *Jerusalem Studied in Arabic and Islam*, vol. 27 (2002), pp. 245-282.

⁵ James Thompson, *A History of the Principles of Librarianship* (London: C. Bingley, 1977), p. 22.

کتاب فراوان و در اروپا کمیاب بود، کافی است. تصویری که از بررسی کاتالوگ‌های کتابخانه‌های اروپای قرون وسطی به دست می‌آید نیز بسیار جالب توجه است. می‌دانیم که کتابخانه سن گال (St. Gall) در سال ۸۴۱م، چهارصد مجلد کتاب بیشتر نداشت. در قرن دوازدهم میلادی کتابخانه کلونی (Cluny) ۵۷۰ جلد، و کتابخانه بایک (Bobbic) ۶۵۰ جلد کتاب داشت. در اواخر قرن سیزدهم میلادی کتابخانه سن پونس دو تومیر (St. Pons de Tomières) حاوی ۳۰۰ جلد کتاب بود.^۶

وضع کتابخانه‌های کاتدرال‌های معروف اروپایی هم بهتر از این نبود. مثلاً در سال ۱۲۰۰م کاتدرال دارم (Durham) ۶۰۰ جلد و در سال ۱۳۰۰م، کانتربری (Canterbury) که یکی از بزرگترین کتابخانه‌های اروپایی بود ۵۰۰۰ جلد کتاب بیشتر نداشت. کتابخانه‌های دانشگاهی اروپا از این هم کوچکتر بودند. مثلاً کتابخانه دانشگاه کمبریج تا سال ۱۴۲۴م، ۱۲۲ جلد کتاب داشت که در سال ۱۴۷۳م، یعنی پس از پنجاه سال همت در جمع‌آوری کتب، به ۳۳۰ جلد افزایش یافت. در سال ۱۳۷۵م کتابخانه کالج اوریل در آکسفورد کمتر از صد جلد کتاب داشت و کالج پیترهاوس (Peter house) در کمبریج در سال ۱۴۱۸م فقط ۳۸۰ جلد و کتابخانه کینگز کالج در همان دانشگاه در سال ۱۴۵۳م تنها ۱۷۴ جلد کتاب را شامل بود. کتابخانه‌های خصوصی در بیشتر این دوران در اروپا تا مدت‌ها اصلاً موجود نبود. به گزارش بوکاچیو (Boccaccio/۱۳۱۳-۱۳۷۵م) و پترارک (Petrarch/۱۳۰۴-۱۳۷۴م) مخازن کتب اروپایی نظم و ترتیب خاصی را در نگهداری کتاب رعایت نمی‌کرد و کتاب‌ها آشفته و درهم روی هم انبار شده بود و برخی از اوراق متون ارزشمند قدیمی به دست کشیشان عاشق پیشه پاره، و به رسم هدیه به معشوق یا امردی که به او دل باخته بودند، تقدیم شده بود.^۷

طبق بررسی مفصلی که از وضع کتابخانه‌های انگلوساکسن در انگلستان در دست است، حملات دانمارکی‌ها به انگلستان، که در سال ۸۳۴م آغاز شد، بیشتر کتاب‌های موجود در آن بلاد را از بین برد در سال‌های میان حکومت آلفرد کبیر (۸۴۹-۸۹۹م) و ویلیام فاتح (۱۰۶۶-۱۰۸۷م) کشیشان و کاتبان مسیحی بیشتر به استنساخ مجلدات

محدودی که از حملات دانمارکی‌ها جان سالم به در برده بود می‌پرداختند، و یا کتاب‌هایی را که توانسته بودند از کشورهای دیگر اروپایی به قرض بگیرند رونویسی می‌کردند.^۸

کاتبان کتب اروپایی، که چنانکه گفتیم غالباً متون دینی بود، کشیشان یا راهبان دیرنشین بودند، و علی‌القاعده کتاب مشخصی را، معمولاً از روی یک نسخه واحد، تحت نظر یکی از سران آن دیر، استنساخ می‌کردند. به عبارت دیگر، اکثر کتب اروپایی از روی یک متن واحد، یا به قول امروزی‌ها از روی یک «مادر نسخه» استنساخ می‌شد. طرز استنساخ هم چون در دیر یا کلیسا صورت می‌گرفت مطابق قوانین و سنن کتابت آن دیر یا کلیسا بود و هر کاتبی به هر نوعی که دلش می‌خواست رسم‌الخط و املاهای کلمات را تغییر نمی‌داد. بنابراین، هم متن نسخه‌های قرون وسطای اروپا از متن نسخه‌های مسلمانان یک‌دست‌تر است، و هم تحقیق در باب سلسله نسب متن‌های اروپایی، مخصوصاً آنها که پیش از انقلابات فرهنگی قرن دوازدهم میلادی استنساخ شده‌اند، از تحقیق در مورد سلسله نسب متن‌های فارسی و عربی بسیار آسان‌تر است. تا نیمه قرن سیزدهم میلادی که کم‌کم تکثیر کتب با سیستم Pecia که تقریباً معادل مفهوم وراقت در میان مسلمانان بود رواج یافت، در بسیاری از موارد می‌توان به قطع و یقین معین کرد که فلان نسخه فلان کتاب دقیقاً از روی کدام «مادر نسخه» استنساخ شده، و این استنساخ در چه قرنی، در کدام دیر یا کلیسا، و در چه منطقه‌ای صورت گرفته است. به همین دلیل ترتیب دادن شجره نسب نسخ اروپایی آن دوران هم بسیار آسان‌تر و قابل اطمینان‌تر از ترتیب دادن شجره نسب نسخه‌های فارسی و عربی است، زیرا بیشتر این نسخ در انجامه‌هایشان اطلاعی در مورد اصل و نسب خود به دست نمی‌دهند و فقط نسخه‌هایی که در دست دانشمندان بوده و یادداشت‌های اجازه و قرائت و جزین را حفظ کرده‌اند درین مورد کمابیش مانند نسخ اروپایی هستند.

طبعاً تفاوت‌های کمی و کیفی بین شیوه کتابت غربی و طریق استنساخ شرقی ایجاب می‌کند که روش‌های تصحیح متن در مشرق زمین با شیوه تصحیح اروپایی در جزئیات فرق داشته باشد. همین که کاتبان شرقی کتاب واحدی را برخی

⁶ James Thompson, *A History of the Principles of Librarianship*, p. 22.

⁷ David C. Greetham, *Textual Scholarship* (New York: Garland, 1994), pp. 15-16.

⁸ Ramona Bressi, "Libraries of the British Isles in the Anglo-Saxon Period", in *The Medieval Library*, J. W. Thompson, ed. (New York: Hafner Pub. Co., 1957), pp. 119, 125.



آوردن اسامی سلاطین غزنوی می‌نویسد: «نامها در نسخه نوشته نبود چنین یافته شد.»^۹ از این عبارت معلوم می‌شود که این کاتب به منبعی به غیر از مادر نسخه‌ای که از آن استنساخ می‌کرده مراجعه کرده و آنچه را در نسخه خودش ناقص یافته بوده تکمیل کرده است.

آنچه فرض مراجعه کاتب نسخه برلین را به منبعی غیر از نسخه‌ای که از روی آن استنساخ می‌کرده مدلل می‌دارد این است که عبارت «نامها در نسخه نوشته نبود...» در نسخه پاریس که اساس تصحیح مرحوم بهار بوده است، وجود ندارد. بنابر این می‌توان عبارت را با خیال جمع از کاتب نسخه برلین، یا شاید از کاتب مادر نسخه این دستنویس دانست. علی‌ای‌حال این عبارت از نویسنده مجمل‌التواریخ و القصص نمی‌تواند بود.^{۱۰}

نکته بسیار مهم دیگر در تفاوت فن تصحیح اروپائی با تصحیح متون فارسی و عربی این است که تصحیحات ذوقی و اجتهادی در زبان‌های عربی و فارسی بیشتر جایز و قابل توجه است تا این‌گونه تصحیحات در السنه اروپائی. بسیاری از مصححان اروپائی با زبان‌های مرده‌ای مانند یونانی باستان و لاتین، و یا دیگر السنه قدیمی اروپائی، که دیگر به آنها تکلم نمی‌شود، سروکار دارند. طبعاً چون دیگر کسی به لاتین و یونانی باستان، یا دیگر زبان‌های مرده اروپائی تکلم نمی‌کند، این زبان‌ها زبان مادری مصححانی که به تصحیح آن متون می‌پردازند نیز نیستند و مصحح فرنگی نمی‌تواند ذوق، یا به قول مرحوم قزوینی، «شم فقهاتی» خودش را در مورد تصحیح متونی که به این زبان‌ها نوشته شده‌اند به کار برد. حتی عالمی که به تصحیح کتاب‌هایی که به زبان انگلیسی چهار پنج قرن پیش از این نوشته شده‌اند می‌پردازد، با مرحله‌ای از تکامل زبان مادری خودش سروکار دارد که دیگر زبان روزانه او نیست و به سختی قادر است که دقایق آن زبان را چنانکه در متن مورد مطالعه خود می‌بیند، به صورتی ذاتی (یا به قول فرنگی‌ها به صورت intuitive) درک کند. در حالی که مصحح ایرانی یا عرب، به شرط اینکه فرهیخته باشد و بی‌گدار به آب نزند، در بسیاری از موارد می‌تواند صورت صحیح بیت یا جمله‌ای را که به دست کاتب و نساخ قدیم مثلثه شده است با همان شم فقهاتی که گفتیم بدست آرد، زیرا زبان ادبی او همان زبان ادبی نویسنده و شاعری است که اثر را نوشته است.

اوقات از روی چند «مادر نسخه» استنساخ می‌کردند هم در سلسله‌نسب کتاب‌ایجادشکال می‌کند و هم بر نحوه تصحیح آن متن اثر می‌گذارد. این مطلب با مثالی روشن‌تر خواهد شد. اگر سه نسخه از کتابی در دست داشته باشیم (نسخه‌های الف، ب، ج) و به قطع و یقین بدانیم که نسخه «الف» از روی نسخه «ب» استنساخ شده است، مطابق موازین تصحیح غربی باید نسخه «الف» را کأن لم یکن پنداشت، و کار تصحیح را از روی نسخه‌های «ب» و «ج» پیش برد. حذف نسخه «الف» درین مورد مطابق قانونی که در فن تصحیح اروپائی قاعده eliminatio codicum descriptorum (یا قاعده حذف نسخه اشتقاقی) نامیده می‌شود صورت می‌گیرد. متخصصان اروپائی که این قاعده را وضع کرده‌اند فرض را بر این گذاشته‌اند که نسخه «الف» همه اغلاط نسخه «ب» را دارد، به اضافه غلطهایی که کاتب «الف» در رونویسی از نسخه «ب» وارد متن کرده است و بنابر این متن «الف» از «ب» فاسدتر است و در تصحیح به کار نمی‌آید.

این فرض بدین دلیل در مورد بسیاری از کتاب‌های استنساخ شده در دیرها و کلیساهای اروپائی جایز است که کاتبان راهب و دیرنشین اغلب دانش تصرف در متن را نداشتند و صرفاً متنی را که جلوی رویشان بود نقاشی می‌کردند. از این گذشته، بیشتر ایشان تحت نظر مدیر یا سرکششی کار می‌کردند که اجازه تخطی از قوانین استنساخ را به ایشان نمی‌داد. اما کاتب مسلمانی که فلان کتاب عربی یا فارسی را استنساخ می‌کند ممکن است شخصاً فاضل باشد و بتواند اغلاط مادر نسخه‌اش را بدرستی تصحیح کند. علاوه بر این، ممکن است که قبلاً همین کتاب را از روی نسخه بهتری کتابت کرده باشد و هنوز برخی از عبارات، اشعار، یا حواشی آن نسخه را به خاطر داشته باشد، و در حین کتابت نسخه «الف» از روی نسخه «ب» آنچه را مثلاً از نسخه «دال» در ذهن دارد در کتابت خودش وارد کند. کاتبان مسلمان حتی ممکن است که جا افتادگی‌های مادر نسخه خودشان را از نسخ دیگر آن کتاب، یا از منابع جنبی اخذ و در کتابت خود بیفزایند. مثلاً کاتب یکی از نسخ مجمل‌التواریخ و القصص که در کتابخانه برلین نگه‌داری می‌شود، در بخش مربوط به «ذکر آل محمود سبکتکین - رحمه الله تعالی» پس از

^۹ مجمل‌التواریخ و القصص. نسخه عکسی مورخ ۷۵۱ ق - کتابخانه دولتی برلین، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار (تهران: طلایه، ۱۳۷۹) (گنجینه نسخه‌برگردان متون فارسی؛ شماره ۱)، ورق ۱۴۴ پ.

^{۱۰} مجمل‌التواریخ و القصص، به کوشش ملک‌الشعراء بهار (تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸)، ص ۴۰۵ که معادل ورق (۲۶۳ ر) در نسخه پاریس است.

خیلی از تصحیحات قیاسی مرحوم ملک الشعراء بهار یا مرحوم فروزانفر از نوع تصحیحاتی است که حتی اگر پشتوانه متنی هم نداشته باشد، پشتوانه علم و ذوق آن دو دانشمند را دارد. کسانی که در صحت این ادعا شک دارند کافی است که به دیوان بهار یا به قصایدی که از مرحوم فروزانفر چاپ شده مراجعه کنند و آن اشعار را با قصایدی که در دوابین شعرای غزنوی و سلجوقی موجود است بسنجند تا قانع شوند. بنابراین در بررسی تاریخ و تکامل فن تصحیح متن در میان مسلمانان و اروپائیان باید این اختلافات را در نظر گرفت و نباید بدون توجه به تفاوت‌های موجود بین نسخه‌نویسی شرقی و کتابت غربی، شیوه‌های تصحیح متن اروپائیان را برگردن فن تصحیح کتب فارسی و عربی سوار کرد.

من رأی مستشرق آلمانی الاصل فقید آمریکائی، یعنی فرانز روزنتال (Franz Rosenthal) را می‌پسندم که در مورد اینکه چرا تصحیح متن به صورتی روشمند در شرق تکامل نیافت می‌نویسد که روند تکاملی غرب در روشمند کردن تحقیق، ریشه در قرون وسطی دارد. و چون پس از سقوط امپراتوری روم تنها قطعات نامنسجمی از تمدن‌های باستانی مغرب‌زمین برای اروپائیان باقی مانده بود و به سبب توخش و هرج و مرج فرهنگی که حملات بربرها در اروپا ایجاد کرده بود تعداد باسوادانی که بتوانند کتابت و استنساخ را سریعاً انجام دهند بسیار محدود بود، از این روی اروپائیان که با کمبود کاتب مواجه بودند، مجبور شدند که به صورتی روشمند و دقیق به حفظ میراث مکتوب خودشان بپردازند تا بتوانند حداکثر استفاده را از کاتبان محدودی که در دسترس داشتند بنمایند. به عبارت دیگر ایجاد و اختراع شیوه‌های روشمند تحقیق و استنساخ بیشتر برای این بود که در وقت و نیرویی که برای تحقیق و یا کتابت به کار می‌رفت صرفه‌جویی شود، زیرا نفوس باسواد در اروپا کمیاب بودند. بنابراین، کتابت نیز مانند دیگر متفرعات علم، تحت اداره دستگاه‌های دینی (Scholasticism) قرار گرفت. اما در مشرق چون کتاب و نسخ فراوان بودند، احتیاجی به این نبود که تفکر متنوع شرقی تحت کنترل یک سیستم واحد اداری - علمی مانند اسکولاستیک‌های اروپائی قرار گیرد. نتیجه گوناگونی و تنوع در اندیشه شرقی دوام یافت، و دوام آن باعث شد که کاتبان مشرق زمین نیز مانند فلاسفه و دانشمندانشان، تحت اداره سیستم کتابت در نیایند

و تنوع در نحوه کارشان باقی بماند. طبعاً وجود این تنوع و گوناگونی ماهیه مخالف کشش یا حرکت به سوی «روشمندی» است. پس نسخه‌های خطی مشرق زمین هم به تبعیت از این جو تنوع، و نیز به این سبب که کتب در مشرق زمین صدها بار بیش از بلاد اروپائی بود، خصوصیات منحصربه‌خودشان دارند، و فن تصحیح متن نیز در میان مسلمانان تحت تأثیر این ویژگی‌های شرقی، به صورتی متمایز از تکامل این فن در مغرب زمین پیشرفت کرده است.^{۱۱}

ملاحظات در باره فن تصحیح متن در مغرب زمین

چون منظور ما درین بخش فقط بیان مقدماتی است که به موضوع اصلی این مقاله، یعنی نحوه کار مرحوم علامه قزوینی در تصحیح چهار مقاله، مربوط می‌شود، خلاصه بسیار کوتاهی از شیوه مصححان غربی ذکر می‌کنیم، با علم به اینکه ایجاز درین گزارش از نوع ایجاز مغل است، اما فعلاً چاره نیست.

سنت تصحیح متن در غرب معمولاً این فن را به سه مرحله تقسیم می‌کند. این مراحل عبارتند از:

(۱) بررسی دستنویس‌ها یا recensio؛

(۲) مقایسه نسخه‌ها یا examinatio؛

(۳) اصلاح دستنویس‌ها یا emendatio.

در مرحله بررسی دستنویس‌ها (recensio) مصحح نسخه‌هایی را که برای تصحیح فراهم آورده است، طبق رابطه‌ای که با هم دارند دسته‌بندی می‌کند. یعنی پس از مقایسه خصوصیات نسخه‌ها، آنها را برحسب اینکه کدام یک از آنها با هم خویشاوندی دارند، گروه‌بندی می‌کند و آن دستنویس‌هایی را که می‌داند کپی دستنویس دیگری هستند کنار می‌گذارد، زیرا از بررسی متن آنها به هنگام مقابله فایده‌ای نصیبش نخواهد شد. این همان قاعده eliminatio codicum descriptorum است که پیش از این بدان اشاره کردیم. پس هدف این مرحله از تصحیح این است که نسخه‌های بی‌فایده حذف شوند.

در مرحله مقایسه نسخه‌ها (examinatio) مصحح باید دستنویس‌های باقی مانده را مقایسه کند تا معلوم نماید که کدام یک از آنها نسخه مادر است. به عبارت دیگر در این مرحله مصحح می‌کوشد نسخه‌ای را که دیگر دستنویس‌هایش مستقیماً یا مع‌الواسطه از آن منشعب شده‌اند، در میان

¹¹ Franz Rosenthal, "The Technique and Approach of Muslim Scholarship", in *Analecta Orientalia*, 24 (1947), p. 2.



معتبر شناخته می‌شده از درجه اعتبار سابقش ساقط کند. بنابراین، در شیوه غربی تصحیح، که در ایران این قدر نسبت به آن حسن ظن وجود دارد، نمی‌توان ادعا کرد که فلان تصحیح، «تصحیح نهایی» یا حتی «تصحیح فعلاً نهایی» کتاب است، مگر اینکه کیفیت و اعتبار نسخه‌هایی که برای آن تصحیح مقابله شده‌اند چنین ادعایی را توجیه کند.

برخی از قواعدی که برای تصحیح متون اروپائی وضع شده است در تصحیح متون شرقی به کار می‌آید و برخی دیگر را باید با احتیاط به کار گرفت. اساسی‌ترین قاعده‌ای که هم در مورد تصحیح متون فارسی و عربی و هم در مورد متون اروپائی قابل قبول است این است که مصحح با بررسی ضبط‌های گوناگونی که در دستنویس‌های خودش می‌بیند باید معین کند که احتمال اصلی بودن کدام یک از این ضبط‌ها بیشتر است. به عبارت دیگر، کدام صورت اصلی است، کدام ضبط‌ها از صورت اصلی ناشی شده‌اند، و علت و چگونگی این تغییر چه بوده است؟ این قاعده در فن تصحیح متن غربی با عبارت "utrum in alterum abiturum erat?" بیان می‌شود که می‌توان آن را به این صورت ترجمه کرد که: «کدام به کدام تغییر کرده است؟» چنانکه ملاحظه می‌شود، این قاعده به حدی وسیع است که اگر انسان بتواند به راحتی در همه موارد از آن پیروی کند، هیچ اشکالی در تصحیح متن پیش نخواهد آمد. اما می‌دانیم که واقعیت به این سادگی نیست و بسیاری از اوقات مصححان با شرایطی روبرو می‌شوند که انتخاب صورت اصلی را از میان ضبط‌های موجود در دستنویس‌هایشان دشوار می‌کند. به عبارت دیگر، هیچ مصححی نمی‌تواند این قاعده اصلی را بدون توجه به شرایط هر مورد فساد متن به صورت مکانیکی و بدون تفکر اعمال کند و دل را به این خوش کند که دارد از روش صحیحی استفاده می‌کند. برای همین است که برخی از پایه‌گذاران علم تصحیح گفته‌اند که هرگاه اعمال یکی از قواعد اصلی تصحیح متن با عقل سلیم جور در نیاید، و مصحح را به سوی انتخاب ضبطی سوق دهد که به نظر او غیرمنطقی یا ناممکن می‌رسد، باید پیروی از «روش» را ترک کند و از منطق و عقل سلیم و ذوق خودش پیروی نماید. ریچارد بنتلی (R. Bentley/ ۱۶۶۲-۱۷۴۲) که از پایه‌گذاران فن تصحیح در اروپا بود در یکی از نوشته‌هایش هشدار داده است که: Ratio et res ipsa centum codicibus potiores sunt یعنی: «منطق و واقعیت بر صد نسخه برتری دارند.» بنابراین، اعتراضات نسل اول فضلاء

نسخه‌هایی که برای تصحیح متن فراهم کرده است بجوید. اگر چنین نسخه‌ای در دستنویس‌هایش باشد، کار تصحیح تقریباً تمام است، زیرا می‌تواند متن همان نسخه را، همان‌طور که هست چاپ کند. اما واقعیت این است که در اکثر مواقع حتی پس از مقایسه نسخه‌ها معلوم می‌شود که هیچ یک از این دستنویس‌ها مادر اثر نیستند، و از مقایسه دستنویس‌ها تنها اعتبار نسبی نسخه‌ها مشخص می‌شود.

اگر دستنویس مادر در میان نسخه‌ها نباشد، مصحح به مرحله بعد، یعنی به مرحله اصلاح (emendatio) می‌رسد. درین مرحله، مصحح با مقایسه رسم الخط، خصوصیات صرفی، نحوی، و لغوی دستنویس‌هایش، سعی می‌کند صورت مندرج در نسخه‌ای را که دستنویس‌های موجود یا مستقیماً و یا مع‌الواسطه از آن منشعب شده‌اند بازسازی کند. این متن که در اصطلاح تصحیح «صورت ابتدایی» (archetype) نامیده می‌شود لزوماً همان متن اثر، چنانکه خالق اثر آن را نوشته بوده، نیست بلکه صورتی از اثر است که می‌توان با دلیل و برهان ثابت کرده نسخه‌های موجود از آن منشعب شده‌اند. این نکته را می‌توان با مثالی روشن کرد.

اگر تصحیح استاد خالقی مطلق را از متن شاهنامه در نظر بگیریم، چون اقدم نسخی که از نیمه اول شاهنامه در دست است همان نسخه معروف به فلورانس و مورخ ۶۱۴ق است، اعتبار متن مصحح خالقی در نیمه اول کتاب، معادل نسخه‌ای است که نسخه فلورانس و مادر نسخه‌های نسخ دیگری که برای تهیه متن شاهنامه خالقی مقابله شده‌اند، مستقیماً یا مع‌الواسطه از روی آن استنساخ شده‌اند. حداکثر منطقی اعتبار متنی که به متن شاهنامه خالقی معروف است، در نیمه اول شاهنامه مساوی اعتبار متن یکی از نسخه‌های متوسط نیمه قرن ششم هجری است، نه مثلاً معادل نسخه خود فردوسی. در نیمه دوم شاهنامه که کهن‌ترین دستنویس مقابله شده برای آن ممکن است متعلق به سال ۶۷۵ق باشد، یا از روی دستنویسی که در ۶۷۵ق کتابت شده بوده استنساخ شده باشد، اعتبار متن شاهنامه خالقی معادل نسخه‌ای است که در اواخر قرن ششم هجری و یا اوایل قرن هفتم نوشته شده باشد.

در کار تصحیح نمی‌توان برای استنتاجات خود زیاده از حد ارزش قائل شد و تصحیح خود را حرف آخر پنداشت. تصحیح کاری است اساساً دسته‌جمعی و کشف نسخه‌ها و اطلاعات جدید می‌تواند تصحیحی را که تا مدت‌ها

ایرانی به کسانی که در تصحیح متن، «ذوقی» عمل می‌کردند، در همه موارد قابل قبول نیست. ذوق و عقل سلیم از لوازم تصحیح است و مصححی که به تجربه سالیان برخی خصوصیات سبکی شاعر یا نویسندگانی را که اثرش را برای تصحیح در دست دارد دریافته، مجبور است که گاه‌گاه از ذوق و اجتهاد خودش پیروی کند و درین امر بر او اعتراضی هم وارد نیست.

چنانکه گفتیم چون اعمال قاعده اساسی تصحیح متن، یعنی معین کردن اینکه از ضبط‌های موجود کدام ضبط است که دیگر نسخه بدل‌ها از آن مشتق شده‌اند، همیشه ممکن نیست، برخی قواعد دیگر وضع شده‌اند تا به مصحح برای انتخاب ضبط صحیح کمک کنند. این قواعد عبارتند از:

۱. ارجح بودن ضبط دشوارتر. این قاعده را با عبارت *Lectio difficilior potior* و *Difficilior lectio potior* بیان می‌کنند که هر دو را می‌توان بدین صورت ترجمه کرد که «ضبط دشوارتر ارجح است.» علت وضع این قاعده این است که کاتبی که کتابی را استنساخ می‌کند، هرگاه لغت یا جمله‌ای را نفهمد بیشتر احتمال دارد که آن لغت یا جمله را به صورت ساده‌تری که به ذهنش آشناتر باشد تبدیل کند تا اینکه واژه یا جمله ساده‌ای را به یک کلمه یا جمله دشوارتر تبدیل نماید. به عبارت دیگر کاتبانی که استنساخ کتب قدیمی را در دست دارند احتمال اینکه زبان قدیمی نسخه را نفهمند و لغات و عبارات نامأنوس قدیمی را به واژه‌ها و عباراتی که به ذهنشان آشناترست تغییر دهند بیشتر است از این که یک عبارت ساده را به صورتی دشوار برگردانند. بنابراین هرگاه در ضبط‌های مختلف نسخه‌ها عبارت یا کلمه‌ای مفهوم نبود، یا دشوار بود، احتمال اینکه در آن جمله یا کلمه یا صورت اصلی حفظ شده باشد و یا رسم‌الخط آن به صورت اصلی راهبر باشد زیادست. این قاعده هم مثل همه قواعد دیگر در زندگی استثنا دارد. برخی از ضبط‌ها که در وهله اول به نظر ضبط دشوارتر می‌آیند، در واقع ضبط کهن کاذبند، و انتخابشان از احتیاط به دور است. بنابراین، درین مورد هم مصحح باید به «ذوق» و به «عقل سلیم» خودش تکیه کند و سعی کند که ضبط‌های کهن را با ضبط‌های به ظاهر کهن و به دردخور اشتباه نکند.

۲. قاعده ضبط کوتاه‌تر. این قاعده را با عبارت *Brevior lectio potior* یا صورت دیگر آن، یعنی *Lectio brevior potior* بیان می‌کنند که یعنی: «ضبط کوتاه‌تر ارجح است.» فرضی که این قاعده نیز

براساس آن وضع شده است این است که احتمال اینکه صاحبان نسخه و یا کسانی که نسخه را مطالعه می‌کرده‌اند از خودشان به حواشی نسخه چیزی اضافه کرده، یا در بین سطور آن یادداشتی قرار داده باشند که به تدریج در استنساخ‌های بعدی وارد متن شده باشد زیاد است. این را مخصوصاً در متون پهلوی زیاد می‌بینیم که لغت یا عبارتی که مهجور است و دیگر برای خوانندگان مفهوم نیست گاه‌گاه به وسیله کسی که آن نسخه را در اختیار داشته به صورتی موجز شرح شده، و به تدریج آن شرح در متن نسخه وارد شده است. در کتاب‌های داستانی مانند شاهنامه و گرشاسپ‌نامه و غیره نیز هرگاه خواننده داستان روایتی دیگر از فلان صحنه کتاب می‌دانسته، آن روایت را نظم کرده و به داستان افزوده است. این افزودگی‌ها که لابد ابتدا در حاشیه متن قرار داشته، بعدها در اثر استنساخ به وسیله برخی کاتبان به جایی از داستان که به نظرشان مناسب می‌آمده وصله شده و بدین ترتیب وارد متن کتاب شده است. استثنای این قاعده این است که برخی از نسخه‌هایی که روایت کوتاه‌تری از داستان یا جمله را حفظ کرده‌اند، ممکن است که صحیح نباشند بلکه در آن موضع افتادگی داشته باشند. بنابراین، این قاعده هم با اینکه اصلی کلی و اساساً منطقی است، باید با احتیاط مراعات شود نه به صورت ماشینی.

۳. تناسب ضبط با سبک و سیاق مطلب. هرگاه ضبط نسخه‌ای با سیاق مطلب، با سبک نویسنده، یا دیگر اطلاعات تاریخی مربوط به آن مطلب نخواند، آن ضبط، ولو اینکه به ظاهر قدیمی باشد، در نسخه معتبری هم آمده باشد، غلط است. نمونه خوب این امر برخی مطالبی است که در نسخ چهار مقاله و جهانگشای جوینی، و دیگر متونی که مرحوم علامه قزوینی تصحیح فرموده آمده است و ایشان به دلیل اینکه آن مطالب با حقایق تاریخی نمی‌خواند، آنها را یا حذف و یا تصحیح فرموده است.

شیوه تصحیحی که بر شجره نسب نسخ و طبقه‌بندی آنها براساس رابطه‌شان با یکدیگر تکیه می‌کند، با نام مصحح و فیلولژیست معروف آلمانی، کارل لاخمان (*Lachmann* ۱۷۹۳-۱۸۵۱)، عجین شده است. لاخمان که در ادبیات لاتین تعلیم دیده بود برای دسته‌بندی نسخه‌های خطی به اشتباهات مشترک میان آنها تکیه می‌کرد. یعنی هرگاه چند نسخه در اشتباه فاحشی که می‌شد نشان داد که مستقلاً درین نسخ ایجاد نشده بوده اشتراک داشتند، این نسخه‌ها را از یک خانواده فرض می‌کرد و با استفاده از این طرز دسته‌بندی، سلسله نسب دستنویس‌های مورد استفاده‌اش را معین می‌کرد.



روش قزوینی در تصحیح

چنانکه از نامه‌ها و نوشته‌های علامه قزوینی برمی‌آید، آن مرحوم در مورد صحت متونی که در دسترس علاقه‌مندان به ادب فارسی بوده است اصرار می‌ورزیده، و به حق به کسانی که کتب مغلوط و متون نادرست در اختیار عامه می‌گذاشته‌اند اعتراض می‌کرده است. مثلاً در نامه‌ای مورخ ژوئن سال ۱۹۲۱ خطاب به تقی‌زاده می‌نویسد: [خیال]... طبع بعضی کتب بسیار خیال خوبی است... ولی این کتب مفروضه را که تصحیح خواهد کرد؟...، زیرا که اگر سفرنامه ناصرخسرو و سیاست نامه نظام‌الملک را... همین طور که مرحوم شیفر چاپ کرده است دوباره چاپ کنند «زاد فی‌الطنبور نغمه اخری» خواهد شد، زیرا که این دو کتاب مثل سایر مطبوعات مرحوم شیفر که بمسامحه و مساهله و قلت توثق ضرب‌المثل است مشحون از اغلاط و اضحی بل فاضحه است و مصداق «بیر کلمه و اوچ غلط» است. برای تجدید چاپ آنها البته نظر ثانوی و مقابله آنها با نسخ لازم است... کتابی که از برلین بایران میرود مردم خیال میکنند از قبیل [۵۲] چاپهای دخویه و دُزی و نولدکه و هوتسما و پرفسور برون و امثالهم است، فوراً می‌خرند. سپس می‌بینند چه والذاریاتی است... [۵۳] بنده خودم چندی قبل نسخه چاپی سفرنامه ناصرخسرو را بعجله با یک نسخه پاریس مقابله کرده‌ام و نسخه بدلها و تصحیحات مستعجله آنها در حاشیه با مداد نوشته‌ام و نسبتاً بسیار بسیار صحیح‌تر از [۵۴] متن مطبوع شده است. اگر خیال طبع این کتاب را دارند من نسخه خودم را

شیوه لاکمان تا مدت‌ها تنها شیوه علمی تصحیح متن به شمار می‌رفت تا اینکه مصحح فرانسوی، ژوزف بدیه (Joseph Bédier/ ۱۸۶۴-۱۹۳۸)، بر روش او ایراداتی وارد کرد و شیوه دیگری را که به شیوه بدیه، یا «شیوه پیروی از بهترین متن»، معروف شده است پایه گذاشت. بدیه عقیده داشت که پس از بررسی نسخه‌های موجود یک اثر، مصحح باید بهترین دستنویس آن اثر را که از لحاظ لغوی، سبکی، و نسخه‌شناسی می‌توان آن را احسن نسخ دانست انتخاب کرده، آن نسخه را به عینه رونویسی و چاپ کند. به نظر بدیه، مصحح فقط اجازه دارد که اغلاط بسیار فاحش آن نسخه را تصحیح کند و لا غیر. اعتراضات ژوزف بدیه بر سیستم تصحیح لاکمان در سال ۱۹۲۸ در ژورنالی به نام «رومانیا» منتشر شد و به زودی تعداد دیگری از متخصصان نیز در رد شیوه لاکمان مطالبی به چاپ رسانیدند.^{۱۲}

همین شیوه تصحیح ژوزف بدیه است که هم در تصحیح شاهنامه مسکو، و هم در تصحیح بخش‌هایی از شاهنامه که به وسیله بنیاد شاهنامه فردوسی فراهم آمد تأثیر فراوان نهاده است. با آنکه مصححان مسکو ادعا می‌کنند که از شیوه تصحیح دیمتری لیخاچف (Lixachev) پیروی کرده‌اند در واقع پیروی تقریباً بی‌چون و چرای ایشان از نسخه لندن از عقاید بدیه متأثر است.

¹² J. Bédier, "La Tradition manuscrite du Lai du l'Ombre: réflexions sur l'art d'éditer les anciens textes", in *Romania*, vol. 54 (1928), pp. 161-196; 321-356;

هر دو بخش این مقاله بعدها با هم به صورت یک جزوه مستقل به چاپ رسید. نک:

J. Bédier, *Lai de l'Ombre*. Paris: Librairie Honoré Champion, 1970.

برخی از علمایی که در بررسی و تصحیح متن تورات و انجیل دست دارند نیز به لاکمان و تعمیم مکانیکی شیوه او بر تصحیح متن اعتراضاتی وارد کردند. نک:

Ernest C. Colwell, "Genealogical Method: Its Achievements and Limitations", in *Journal of Biblical Literature*. vol. 66 (1947), pp. 109-133.

یکی از متخصصان معروف متون انگلیسی میانه به نام دونالدسن به کلی استفاده از متد و روش خاصی را در تصحیح جایز ندانسته، اعتقاد دارد که هر فسادی

که در متن دیده می‌شود باید به صورت یک مورد مشخص بررسی و تصحیح شود. نک:

E. T. Donaldson, "The Psychology of Editors of Middle English Texts", in *Speaking of Chaucer* (New York, 1970), pp. 102-118.

گذشته از اعتراضات مربوط به فن تصحیح، برخی از علمای ایتالیایی به انتساب این شیوه به لاکمان اعتراض کرده نشان داده‌اند که بسیار پیش از او عده‌ای از

مصححانی که در قرون وسطی کار می‌کردند، به لزوم طبقه‌بندی نسخ توجه داده بودند. نک:

Giorgio Pasquali, *Storia della tradizione e critica del testo*. Florence, 1934; Sebastiano Timpanaro, *La genesi del metodo del Lachmann*. Florence, 1963;

اثر مهم تیمپانارو در سال ۱۹۷۱ به وسیله دیترا ایرمر به آلمانی ترجمه شد. نک:

Die Entstehung der Lachmannschen Methode. Hamburg, 1971.

اما کتاب مهم پاسکوالی هنوز ترجمه نشده است. جا دارد که یکی از نهادهای تحقیقاتی ایران ترجمه هر دوی این کتاب‌ها را به فارسی برعهده بگیرد.

حاضریم بفرستم که اقلاً از روی آن چاپ کنند تا در
 عده کتب مغلوته نیفزوده باشند.^{۱۳}
 باز در نامه‌ای مورخ پنجم سپتامبر ۱۹۲۱ از پاریس
 به تقی زاده اظهار می‌دارد که:

بعقیده بنده کتب مغلوته را دوباره همانطور به طور
 «ماشینال» چاپ کرده منتشر کنند ضررش بمراتب
 بیش از نفع آنست، یعنی ضرر معنوی مقصودم است.
 چه اگر امر دایر شود که پنجاه نسخه غلط از سفرنامه
 ناصر خسرو مثلاً بدست پنجاه نفر بدهند بهتر است
 که پانصد نسخه غلط بدست پانصد نفر.^{۱۴}
 آن مرحوم هیچ‌گاه از تنقیح و تصحیح کتبی که
 خودش تصحیح و چاپ کرده بود نیز کوتاهی نمی‌کرده،
 و هرگاه امکان آن بود که براساس منبع یا سندی که پس از
 چاپ کتاب در دسترسش قرار گرفته بود متن مصحح
 خودش را اصلاح کند، از این کار کوتاهی نمی‌کرده و حتی
 آنچه را خودش سابقاً تصحیح کرده بوده، بدون تجدیدنظر
 قابل انتشار نمی‌دیده است. مثلاً در نامه‌ای مورخ ۲ نوامبر
 ۱۹۲۵ خطاب به تقی زاده درباره چاپ مجدد مرزبان نامه
 طبع خودش می‌نویسد:

در خصوص تصحیحات و اضافاتی که در طبع دوم
 [مرزبان نامه] باید بشود البته این مطلب خیلی صحیح
 و خیلی حتمی است. بنده متدرجاً بسیار تصحیحات
 و ملاحظات در متن و حواشی مرزبان نامه بخط خودم
 در حاشیه نسخه خودم افزوده‌ام. بهمین قصد که در
 طبع ثانی اگر وقتی بنا شد بشود، آنها را اضافه کنم.
 حالا برای این مقصود باید مطبوعه مجلس یک نسخه
 مرزبان نامه برای بنده بفرستد تا بنده ملاحظات
 و تصحیحات خود را در حواشی آن نوشته اعاده دهم...
 مکرراً عرض میکنم که البته تجدید طبع مرزبان نامه را
 بدون مراجعه ثانوی بنده و علاوه کردن تصحیحات و اضافات
 جدید اقدام نکنند که باعث افسوس بنده خواهد شد.^{۱۵}
 مرحوم قزوینی آنچه را در شیوه تصحیح علمای قدیم
 خودمان مناسب بود، با بهترین آنچه در کارهای غربیان
 دیده بود، تلفیق کرده به کار می‌برد. بنابراین، به ارزیابی
 نسخه‌هایی که برای تصحیح مقابله می‌شدند هم معتقد بود،
 و همچنانکه از مقدمه‌هایش بر تصحیح تاریخ جهانگشای
 و چهار مقاله برمی‌آید، این کار را ضروری و از مقدمات اقدام
 به تصحیح می‌دانست. امکان دارد که مرحوم علامه به حکم

اینکه در سال‌هایی که اعتراضات ژوزف بدیه به متد لاکمان
 در ژورنال‌های علمی اروپائی منعکس می‌شد، در پاریس
 زندگی می‌کرده است، از اعتراضات بدیه به لاکمانیان
 آگاه بوده است. اما علی‌رغم این، دلیلی در دست نیست
 که مانند برخی ایرانیان امروزی که هر چه از فرنگستان صادر
 شود برایشان حکم وحی و الهام الهی دارد، و بدون توجه
 به مناسبتش با وضع زبان و ادب فارسی کمر به اعمال کورکورانه
 آن می‌بندند، قزوینی هیچ‌گاه در امر تقلید از خارجیان،
 و اصولاً در پیروی از هیچ اصل و قاعده‌ای ره افراط پیموده باشد.
 در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ش)، یعنی یازده سال پس از انتشار
 اعتراضات بدیه به لاکمان، و تأکید او بر اینکه مصحح
 باید از نسخه احسن پیروی تقریباً کورکورانه داشته باشد،
 هنگامی که بیشتر مصححان فرانسوی از شیوه ژوزف بدیه
 در تصحیح پیروی می‌کردند، قزوینی در نامه‌ای مورخ
 ۲۹ ماه مه، خطاهای تقی زاده را در پیروی بیش از اندازه‌اش
 از نص نسخه‌ای که در تصحیح تحفة الملوک نسخه اساس
 قرار داده شده بوده، خاطر نشان می‌کند و می‌نویسد:

یک انتقادی به سرکار عالی در تصحیح این کتاب ذیلاً
 می‌خواهم بکنم... و آن انتقاد این است که سرکار در مطابقت
 چاپ اصل نسخه بریتیش میوزیوم و متابعت automatique
 متن چاپی با متن خطی راه افراط پیموده‌اید و هر چیز
 که از حد اعتدال گذشت و به یکی از طرفین تفریط و یا
 افراط متمایل شد قابل انتقاد خواهد شد. سرکار عالی
 غلطهای بسیار بسیار واضح بدیهی را مثلاً در ص ۶۶ و ۶۷
 «حسن بن نوی» را که بدون هیچ تردید و تأملی
 صواب «بوی» با باء موحد و مراد رکن الدوله حسن
 بن بویه است، سرکار این غلط واضح بدیهی را که در جزو
 هزارم بلکه هزار هزارم هم جای هیچ تردید و تأملی
 نیست در متن باقی گذارده‌اید و در حاشیه ص ۶۶ مرقوم
 فرموده‌اید «ظاهراً» مقصود «بوی» یعنی «بویه» باشد.
 چرا ظاهراً می‌فرمائید؟ «ظاهراً» در مقابل «قطعاً» و «یقیناً»
 است و اینجا که بطور علم‌الیقین و عین‌الیقین بلکه
 به بداهت و ضرورت بواسطه قراین ابن العمید وزیر
 رکن الدوله و ابوجعفر خازن و غیره هیچ هیچ هیچ
 راحه شکی هم نیست که مراد رکن الدوله و صواب
 حسن بن بوی است و «نوی» غلط واضح بدیهی
 صیانی است. و معذک سرکار عالی در این باب شک کرده‌اید
 و احتیاط را... از هر چه تصور شود تجاوز داده‌اید...

^{۱۳} نامه‌های قزوینی به تقی زاده ۱۹۱۲-۱۹۳۹. به کوشش ایرج افشار (تهران: جاویدان، ج ۲، ۱۳۵۶، چاپ اول: ۱۳۵۳)، صص ۵۱-۵۴ (با حذف برخی تفصیلات).

^{۱۴} همان، صص ۶۰-۶۱.
^{۱۵} همان، صص ۱۸۴-۱۸۵.



بالبداهة و الضرورة بقريئة معادله «بسالها» همین اخیر صحیح است لا غیر، بخصوص که یک نسخه دیگری هم همین طور داشته و معذک سرکار عالی امر بدیہی را رها کرده و غلط واضح را با علم به غلط بودنش احتیاط کرده‌اید و باز جای اینست که گفته شود: انّ هذا الشیء عَجاب!

و کذلک بخت اوان (بخت اوران، در نل) ص ۳۶، و بدلی خوش [نماید] مطابق نل ص ۴۲، و خبر دهید (خبر دهد مطابق نل) ص ۴۳، و اندرین (اندرین، مطابق حاشیة اصل نسخه)، ص ۴۴، ولم تخف (الم یخف) ص ۵، و غیره و غیره که مقصود استقصای این نوع امثله نیست که اصلاً رویه سرکار است در تصحیح این کتاب در سرتاسر آن که گویا قبل الوقت به قید قسم یا نذر یا پیاده رفتن به کربلا و غیره برخورد مخمّر و مسجّل فرموده بوده‌اید که هر چه بادا باد و هر چه غلطیتش از اوضح و اوضحات هم باشد لله علی کذا و کذا که چشم بسته متابعت اصل نسخه را مثل عکاس بنمایم، و سپس فی الواقع چشم خود را به هم بسته و از اول تا به آخر به همان مقتضای قسم خود عمل فرموده‌اید.^{۱۶}

دقتی که قزوینی، به حکم پیروی از سنت علمای قدیم خودمان، در بررسی نسخه‌های مورد استفاده برای تصحیح لازم می‌دیده از مندرجات نامه دیگری به تقی‌زاده به تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۶ معلوم می‌شود:

راجع به ظفرنامه حمدالله مستوفی که سرکار عالی رأی این حقیر را در خصوص طبع اسامی اعلام آن استفسار فرموده بودید که آیا اصلح اینست که نسخه خطی ظفرنامه را اساس قرار داده و اختلاف قراءات... را که اقرب به صواب است در متن مندرج ساخته و مابقی را در حاشیه، جواباً عرض می‌کنم که در این مورد بخصوص (در امثال این موارد علی‌العموم) بدون معاینه اصل نسخه ظفرنامه بنده هیچ حکمی در این خصوص نمی‌توانم بکنم. الشاهدیری ما لایری الغایب. خود سرکار عالی از معاینه نسخه و مزاولت و ممارست مکرر و ممتد مستمر آن متدرجاً درجه ارزش مفیدی آن نسخه را بدست خواهید آورد و «شم تاریخی» (نظیر «شم فقهاتی» علمای خودمان) سرکار حکم خواهد کرد که کدام یک از دو [۲۴۰] شق مزبور اصلح است. وانگهی این مسئله قضیه منفصله حقیقه که نیست

از سرکار عالی سؤال می‌کنم آیا به این درجه احتیاط مطلوب است؟ و آیا مشکوک کردن قطعیات و نظری کردن بدیہیات از امور مطلوبه مرغوبه مستحسنه است؟ خودتان انصاف بدهید، و اگر سرکار عالی مثلاً در یک نسخه ببینید نوشته: الحمد لله (با خاء معجمه) زت (بازاء و با تاء) الغالمین (با غین معجمه) الرجمن الزجیم هالک نوم الذین اتاک نعید و اباک نشبعین - آیا احتیاط را به این درجه بسط می‌دهید که این کلمات را هیچ تصحیح نکرده به حال خود باقی بگذارید، و فقط در حاشیه خواهید فرمود: «ظاهراً صواب: الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین» باشد؟

مثل اینکه مرحوم کلمان هوار در رسائل حروفیان که در جزو کتب گیب چاپ کرده هر جا که آیه قرآن بواسطه سهو ناسخ نادان غلطهای فاحش مثل غلطهای مذکور در فوق داشته به همان حال خود باقی گذارده و در حاشیه متعرض شده که (Le texte official est... یا Le texte recue...).

مثل اینکه قرآن دو نوع متن دارد: یکی متن رسمی که همان است که معمولی است و یکی یا چند متن دیگر غیر رسمی که بعضیهای دیگر آنطور می‌خوانند و می‌دانند! ولی او بواسطه عیسوی بودن شاید در جزو هزارم معذور بوده و از اوضاع مسلمین و اینکه یک قرآن بیشتر مابین ایشان نیست درست مسبوق نبوده، ولی بدیہی است که مسلمان این کار را البته نخواهد کرد.

باری... مقصودم این بود که این احتیاط متجاوز از حد سرکار عالی در متابعت اصل نسخه که بسیاری جاها غلطهای واضح بدیہی قطعی عین‌الیقینی دارد به خواننده چه اثری خواهد کرد از باب مصحح، یا می‌گوید که مصحح از امور بدیہی تاریخی و لغوی و نحوی و صرفی درست اطلاع و یقین نداشته و شاک بوده در امور بدیہی فنون مذکوره، یا خیال خواهد کرد که مصحح وسواسی و مبتلا به مرض scrupule بوده، یا شاید نیز خیال کند که مصحح فقط بطور automate و مانند یک عکاس عملیه خود را انجام داده و هیچ initiative از خود نداشته...

از همین قبیل احتیاط متجاوز از حد است تصحیح نکردن «درنگ» در ص ۲۹ سطر ۲ با آخر و در حاشیه گفتن که «نل» [یعنی نسخه نل]؛ بجای آن دارد «در یک ساعت» که

^{۱۶} همان، صص ۳۰۹ - ۳۱۳ (با حذف برخی جملات).



که حتماً یا باید شقّ اول را اختیار کرد یا شقّ ثانی را، بلکه همان «شمّ فقاهتی» مشارالیه پس از بدست آوردن تجربه صحیح از ارزش نسخه حکم خواهد کرد که شاید جمع بین الامرین برحسب اختلاف موارد بد نباشد. مثلاً هر جا که ظفرنامه بکلی بی نقطه است و غالب نسخ خطی و چاپی جامع التواریخ (بخصوص طبع برزین که مغولی خوب می دانسته و اگر هم این طبع اغلاطی دارد در کلمات مغولی آن نسبتاً کمتر است) همان کلمه مفروضه را به یک طرز معین مطرداً نقطه میگذارند، البته در این مورد باید بطبق اصل نسخه بی نقطه چاپ نکرد و باید حتماً بطبق اکثریت نسخ از خطی و چاپی جامع التواریخ و جهانگشا و غیرهما نقطه گذارد. ولی در حاشیه متعرض شد که «در اصل بدون نقطه» و نحو ذلک من العبارات. ولی اگر مثلاً در ظفرنامه طایانک خان نوشته (چنانکه از مثالی که زده بودید واضح می شد) در صورتیکه عین همین کلمه را در جامع التواریخ مطرداً تایانک با تاء مثناة فوقیه نگاشته درین صورت قطعاً نباید املائی تایانک را [ظن: طایانک] که بدون شک مؤلف ظفرنامه تعمداً برای دفع لبس و تصحیف اختیار کرده بوده رها کرد و املائی تایانک را بجای آن اتخاذ نمود، و همچنین مثلاً املائی چینککیزخان و منککوقاآن یا مونککاقاآن و نحو ذلک را که غالباً در جامع التواریخ با دوگاف (گویا بطبق اصل مغولی آن) می نویسد و قطعاً در ظفرنامه به اقتضای وزن بحر متقارب این کلمات را لابد چنکیز و منکواستعمال کرده بطبق مشهور در اینجا نیز واضح است که بهیچوجه نمیتوان املائی مؤلف را رها کرد و املائی رشیدالدین [۲۴۱] را گرفت، و هکذا و هکذا در سایر موارد از این قبیل که اساس و مناط در جمیع این چیزها ذوق سلیم و همان «شمّ فقاهتی» سابق الذکر است بعلاوه احتیاط شدید دائم مستمر و ابقاء نسخه مهما امکن و ۹۹ درصد بهمان حال اصلی خود در متن و اشاره بجمیع تصحیحات و اجتهادات خود در حاشیه، مگر در صورت علم الیقین بل عین الیقین به غلط بودن نسخه آن هم غلط ناسخ نه غلط مؤلف. چه اگر بواسطه بعضی قرائن مثلاً اطراد کتابت کلمه ای بنحو مفروضی یا اقتضای وزن

و نحو ذلک معلوم شد که فلان املا (که از خارج خلاف آن مقطوع و محرز است) از خود مؤلف است نه از ناسخ در این صورت نیز واضح است که اصلاً و ابداً نباید املائی مؤلف را با آنکه شخص قطع به خطای آن دارد تصحیح کرد به املائی دیگری که شخص قطع به صحت آن دارد. چه وجهه طابع باید تصحیح اغلاط ناسخ باشد نه تصحیح خطاهای خود مؤلف. چه در اینصورت کتاب بکلی عوض خواهد شد و کتاب مؤلف دیگر نخواهد بود.^{۱۷} باید توجه داشت که مرحوم قزوینی پیروی از نسخه اساس را که درین نامه در مورد آن اصرار می کند، درباره این مورد خاص از این روی لازم می دیده که اعتقاد داشته است در ذکر اسامی مغولی یا ترکی و غیره که نمی شود برحسب سیاق مطلب یا شواهد و قرائن دیگر قضاوت و تصحیح کرد، هرگاه دلیل مستدلی بر اعراض از متن نسخه نباشد، صلاح نیست که مصحح اسامی را به میل خودش، یا از روی متون دیگر مثله کند. در غیر این صورت، مراجعه به کتب و منابع جنبی را لازم می دیده است. مثلاً در مقدمه لباب الالباب تصریح می کند که برای تصحیح متون مجبور به مراجعه به «سایر تذکره ها که از عوفی نقل می کنند» و نیز به نسخه تذکره بزم آرا محفوظ در کتابخانه انگلستان که از روی لباب الالباب استنساخ شده و نویسنده آن در واقع لباب را خواسته به نام خودش در آورد، مراجعه کرده، و «بسیاری از مواضع که بدون وجود بزم آرا تصحیح محال بود تصحیح گردید و مابقی نیز به کمک مظان و مأخذ دیگر تصحیح شد تا آنکه بدین صورت حالیه از کار درآمد».^{۱۸} ارزش علمی و ادبی و تاریخی کتبی که به همت مرحوم علامه قزوینی به طبع رسیده اند بر همه طلاب ادب فارسی هویداست. اما اهمیت تصحیحات ایشان، صرف نظر از جنبه های ادبی و تاریخی آنها، درین است که تصحیحات آن مرحوم نمونه فنّ تصحیح و تنقیح متونند و کسانی که بخواهند درین راه پای بگذارند از مطالعه مدام آنها بی نیاز نیستند. برای اینکه درین مختصر نمی توان همه تصحیحات مرحوم قزوینی را بررسی کرد، بنده فقط به نگاهی گذرا بر چهار مقاله مصحح ایشان بسنده خواهم کرد. چنانکه می دانید چهار مقاله نظامی عروضی، که اصلاً مجمع النوادر نامیده می شده است، به قلم ابوالحسن نظام الدین

^{۱۷} همان، صص ۲۳۹ - ۲۴۱، با حذف برخی قسمت ها.

^{۱۸} تذکره لباب الالباب محمد عوفی. از روی چاپ پرفسور براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی و نخبه تحقیقات استاد سعید نفیسی و ترجمه دیباچه انگلیسی بفارسی بقلم محمد عباسی (تهران: فخر رازی، ۱۳۶۱)، صص ه - و، مقدمه قزوینی.



اساس قرار داده شد «مگر در مواضع مشکوکه یا معلومه الخطا که در آن صورت از روی سایر نسخ یا مظانّ دیگر تصحیح گردید».

چنانکه از این عبارت مرحوم علامه معلوم می‌شود، برخلاف معمول بین برخی از مصححان غربی و شرقی، ایشان به رونویسی نسخه‌ی اساس اعتقادی نداشته و هرگاه که لازم بوده متن را از متون جنبی تصحیح می‌کرده است. تصحیحات قیاسی متعددی که علامه قزوینی در متن چهار مقاله به عمل آورده است به مثابه دستورالعمل شیوه‌ی درست تصحیح متن است. مثلاً در ص ۴، س ۱۰، در جمله «و تیزبینان زمره‌ی انسانی» نسخه‌های مورد استفاده آن مرحوم «تیزبینان» را به صورت زیر ضبط کرده بودند: ق: تیزجان؛

ب: و نیز پیشینیان؛ آ: و نیز نبیان؛ ط: و نیز در نبیان. حدس صائب علامه قزوینی درین مورد بر رسم الخط و معنای جمله استوار است. اما مثلاً در ص ۶، س ۸، جمله «حکمت بالغه آفریدگار چنان اقتضا کرد که این عالمها بیکدیگر پیوسته باشند مترادف و متوالی»، همه نسخه به جای پیوسته باشند «تا پیوسته بود» ضبط کرده‌اند، و مرحوم قزوینی با تکیه بر علم خودش و سیاق کلام، جمله را چنانکه باید به صورتی که می‌بینیم تصحیح فرموده است. همچنین در ص ۲۳، س ۵، با آنکه در جمله «و آن دلیلی واضح است و حجّتی قاطع» جمیع نسخ به جای «دلیلی واضح» صورت «دلیل واضح» داشته‌اند آن مرحوم «دلیل» را به «دلیلی» گردانده که با در نظر گرفتن سبک نظامی عروضی و سیاق کلام صحیح است.

درسی که توجه به این نوع تصحیحات به مبتدیان فن تصحیح می‌دهد این است که به شرط امانت در ضبط نسخه بدل‌ها، هیچ اشکالی ندارد که مصحح به قول فرنگی مآب‌ها «ریسک کند». اگر اشتباه کرد، زمین به آسمان نمی‌آید. نسخه بدل‌ها همه در زیرنویس متن موجودند و شخص صالحی اشتباه او را تصحیح خواهد کرد. اشکال نهراسیدن از اعمال تصحیحات قیاسی این است که برخی از مصححان یا نسخه بدل‌ها را با امانت نقل نمی‌کنند، و یا در تصحیح قیاسی افراط می‌کنند و بدون توجه به سبک نویسنده و سبک نگارش دورانی که اثر مورد مطالعه ایشان در آن دوران نوشته شده است، دل به دریا زده هرچه را به نظرشان درست بیاید سرسری و بدون هیچ نوع ضابطه و علتی در متن وارد می‌نمایند.

یا نجم‌الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی و معروف به نظامی عروضی، به نام شاهزاده غوری، ابوالحسن حسام‌الدین علی در سنوات میانه قرن ششم هجری تألیف شده است.^{۱۹} تصحیح کتاب را مرحوم ادوارد براون از علامه قزوینی درخواست می‌کند، و پس از چندین سال زحمت و کوشش متوالی، بالاخره متن کتاب از روی سه نسخه خطی و یک نسخه مغلوط چاپی فراهم و برای چاپ به مطبعة الهلال قاهره فرستاده می‌شود. نسخه‌های خطی کتاب عبارتند از:

۱. نسخه کتابخانه انگلستان مورخ ۱۰۱۷ق (۱۶۰۸م) به شماره Or. 3507. نسبة مصحح و مضبوط. این نسخه در تصحیح قزوینی با علامت «آ» مشخص شده است.
۲. نسخه دیگر کتابخانه انگلستان. تاریخ کتابت ۱۲۷۴ق (۱۸۵۷م) به نشانه Or. 2955. این نسخه در صحت متوسط است و با علامت «ب» مشخص شده است.

۳. نسخه‌ای که از روی نسخه‌ی عاشر افندی در «اسلامبول» برای پروفیسور براون استنساخ کرده بودند. اصل نسخه اسلامبول مورخ ۸۳۵ق است و در هرات کتابت شده است. این نسخه با علامت «ق» مشخص شده و نسخه‌ی اساس تصحیح بوده است.

۴. متن چهار مقاله‌ای که در تهران در سنه ۱۳۰۵ طبع شده بوده. این متن بسیار مغلوط است و درین تصحیح با علامت «ط» مشخص شده است. چون در قدیم معمولاً متون چاپی را از روی یک نسخه طبع می‌کردند، و چون نسخه «ق» هم درین تصحیح استنساخی از نسخه اسلامبول است و نه خود آن، ما این متن چاپی را از سر ناچاری استنساخی از یک نسخه دیگر چهارمقاله فرض می‌کنیم و درین مختصر از آن با لغت «نسخه» یاد می‌کنیم.

بررسی این نسخه‌ها نشان می‌دهد که دستنویس‌های «آ» و «ب» با متن چاپی خویشاوندی دارند و هر سه یا از روی یک نسخه رابع استنساخ شده‌اند و یا آنکه از روی هم کتابت شده‌اند، زیرا هم در اغلاط و هم در افتادگی‌ها با هم بسیار شباهت دارند. اما نسخه اسلامبول به قول مرحوم علامه با «سایر نسخ از حیث صحت و زیاده و نقصان تفاوت کلی دارد» و از این اختلافات معلوم می‌شود که شجره نسب نسخه «ق» با شجره نسب سه نسخه دیگر متفاوت است. از این گذشته، اعتبار این نسخه نیز، هم به دلیل قدمتش و هم به دلیل متن صحیح‌ترش، از سه نسخه دیگر بیشتر است. به همین سبب، نسخه «ق» نسخه

^{۱۹} احمد نظامی عروضی سمرقندی، کلیات چهارمقاله، بسعی و اهتمام و تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی (تهران: اشراقی، بی‌تاریخ)، صص ۵ - یب.



مرحوم قزوینی همان‌طور که از اعمال تصحیحات بجای قیاسی واهمه‌ای نداشت، در مواردی که شاید بسیاری از مصححان تصحیح قیاسی را لازم می‌بینند، جنبه احتیاط را فرو نمی‌نهد. مثلاً نظامی عروضی در ص ۱۳، س ۲، از حضرت رسول اکرم (ص) حدیثی نقل می‌کند که «.. التکبر مع المتکبر صدقة». صورت معروف این حدیث چنانکه مرحوم علامه در ص ۳۲۸ اختلاف قرائت یاد آور شده‌اند این است که «التکبر مع المتکبر حسنة». با این وصف این عالم محتاط در متن دست نمی‌برد و می‌نویسد: «کذا فی جمیع النسخ و المعروف: حسنة» علتی که آن مرحوم نص حدیث را مطابق معروف تصحیح نکرده و متن را مطابق آنچه در همه نسخه دیده آورده، این است که برخلاف آیات قرآنی که صورتی یکسان دارند، احادیث دارای نصوص گوناگونند و معمولاً حدیث واحد با اندک اختلافی در نص از قول راویان مختلف نقل می‌شود. بنابراین، به صرف اینکه بدانیم که صورت معروف حدیث این است که: «التکبر مع المتکبر حسنة» دلیل لازم و کافی برای تغییر دادن متن در دست نداریم، زیرا اولاً همه نسخه، در ضبط «صدقه» متفق‌اند. چون حدیث «ما نحن فیه» حدیث معروفی بوده اگر در مادر نسخه یکی از این نسخه هم به جای «صدقه» لفظ «حسنة» آمده بود، لابد اقلای یکی از این نسخه همان «حسنة» را ضبط می‌کرد. بنابراین یا نظامی عروضی حدیث را از حافظه اشتباه نوشته و به همین صورت هم در نسخه‌های چهار مقاله وارد شده، و یا در منبعی که در دسترس او بوده متن حدیث بدین ترتیب آمده بوده است. علی‌ای حال تصحیح متن درین حال صحیح نیست، زیرا اگر خود نظامی عروضی اشتباه کرده باشد، کار مصحح، تصحیح اشتباه نویسنده نیست، و باید خود را به تصحیح اشتباهات کاتبان محدود کند. اگر هم اصل حدیث چنانکه در متن وارد شده، به نظر نظامی عروضی رسیده بوده باشد، که متن چنانکه هست صحیح است و باید از اتفاق نسخ پیروی کرد.

در یک طبع انتقادی و علمی، مصحح باید هم متن را اصلاح کند و نسخه بدل‌ها را با امانت و دقت در اختیار خواننده قرار دهد، و هم آن‌را در حد امکان شرح نماید. شرح متن بر دو بخش تقسیم می‌شود:

یکی این است که مصحح دلایل خودش را در مورد ترجیح ضبطی بر ضبط دیگر بیان کند. البته منظور از وجوب بیان دلایل ترجیح ضبطی بر ضبط دیگر این نیست که مصحح به توضیح واضحات بپردازد. کسانی که متون انتقادی و علمی را می‌خوانند و به اختلاف نسخ آنها توجه می‌کنند، خود اهل فن هستند و نباید با توضیح واضحات ایشان را کسل کرد. اما در عین حال هم نباید آنجا که مصحح از ضبطی که به ظاهر منطقی یا معروف می‌آید عدول کرده است، بدون توضیح چرایی انتخاب، از قضیه بگذرد بلکه باید علت انتخاب خود را به صورتی موجز و قابل استفاده بیان کند. بخش دوم شرح متن به شرح نکات دستوری، ادبی، تاریخی، و اعلام متن مربوط می‌شود. درین مورد مرحوم علامه قزوینی در حواشی چهار مقاله کاری کرده است که پس از گذشت تقریباً یک قرن از عمر آن، هنوز مورد استناد است. هیچ دانشجو یا استاد زبان و ادب فارسی نیست که از مراجعه به حواشی استادانه آن دانشمند فقید بر چهار مقاله بی‌نیاز باشد. بنابراین آنچه من درین جامی‌گویم از مقوله تکرار مکررات است و بسیاری از خوانندگان این مقاله خود به از این فقیر از آن آگاهی دارند. البته پس از انتشار چهار مقاله، مرحوم فروزانفر برخی نکات را در مورد حواشی این کتاب در چند شماره مجله آرمان متذکر شد، و مرحوم عباس اقبال آشتیانی هم در مجله شرق به اعتراضات فروزانفر پاسخ نوشت.^{۲۰}

اما آنچه مسلم است حواشی عالمانه مرحوم قزوینی بر تصحیح چهارمقاله هنوز محل رجوع اصحاب علم است. مخصوصاً بدین دلیل که مرحوم محمد معین چاپ دیگری از چهار مقاله فراهم کرد که در آن مجموعه تصحیحات و حواشی را که در ظرف سال‌های پس از انتشار اثر، مرحوم قزوینی بر حواشی نسخه خودش نوشته بود و آنچه را برخی دیگر از صاحب‌نظران بر حواشی آن مرحوم افزوده بودند جمع و منتشر فرمود. درین چاپ اخیر متن مصحح مرحوم قزوینی با یک نسخه دیگر از چهار مقاله متعلق به کتابخانه حاج محمد آقا نخجوانی، و یک نسخه دست‌نویس‌الکاتب فی تعیین‌المراتب متعلق به کتابخانه سپهسالار نیز مقابله گردید و موارد اختلاف این دو نسخه نیز به چاپ جدید اضافه گشت.

^{۲۰} بدیع‌الزمان فروزانفر، «انتقادات بر حواشی چهار مقاله»، در مجموعه مقالات و اشعار، به کوشش عنایت‌الله مجیدی (تهران: دهخدا، ۱۳۵۱)، صص ۸-۲۲؛ و نیز عباس اقبال آشتیانی، «بعضی ملاحظات در باب انتقادات بر حواشی چهار مقاله»، در مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، گردآوری و تدوین دکتر سید محمد دبیرسیاقی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹)، صص ۳۷۵-۳۹۸؛ و نیز «راجع به انتقاد بر حواشی چهار مقاله» از همو در همین مأخذ، صص ۳۹۹-۴۰۱. تاریخ اصلی انتقادات و پاسخ به آنها درین مقالات آمده است.



«یشب» و «بشب» به «بُشب» فقط با تمایز در نقاط آنها حاصل شده است، و هیچ ایرادی هم بر آن وارد نیست. اشکال کار درین است که در مواضع دیگری درین کتاب نیز مرحوم علامه با تغییر نقاط به صورت صحیح متن دست یافته است، اما در آن مواضع تصحیح قیاسی خود را متذکر نشده و ممکن است که خواننده بی توجه گمان کند که یکی از نسخه‌های مورد استفاده او ضبطی به عینه مانند ضبط متن داشته است. به عبارت دیگر معلوم نیست چرا اینجا که با اعمال یک تغییر جزئی «تصحیح قیاسی» کرده است تصحیح را قیاسی خوانده، اما جاهای دیگر (مثلاً ص ۲۸، س ۱۰ که «سعدی» را به «سغدی» تصحیح کرده، یا حتی در ص ۲۸، س ۴ به آخر «مغلق» ← «مفلق»؛ ص ۳۰، س ۱: «مقرر» ← «مقروء»؛ نیز ۳۰، س ۱: «کانجدی» ← «کلنجری»؛ و امثال ذلک) که همین تصحیحات را انجام داده اعمال تصحیح قیاسی را در زیرنویس متذکر نشده است؟

البته نگارنده خود می‌داند که دستی از دور بر آتش دارد و ممکن است که اشکالات چاپ در زمانی که چهار مقاله در مصر طبع شد، یا به هنگامی که مرحوم معین آن را با تجدیدنظر به طبع رسانید برخی صرفه‌جوئی‌ها را ایجاب می‌کرده است. اما می‌دانم که این اثری است ماندگار و نمونه‌ای برای همه طلاب علاقه‌مند به فن تصحیح متن. بنابراین ذکر این موارد شاید به کار کسی که همت کند و بخواهد که متن چهار مقاله را با امکانات کامپیوتری فعلی دوباره منتشر سازد، بخورد.

چنانکه پیش از این هم متذکر شدیم، در تصحیح متون متقدمه فارسی و عربی که بیشترشان در نسخه‌هایی باقی مانده‌اند که با زمان تألیف فاصله معتناهایی دارند، پیروی کورکورانه از نسخه‌های اساس صلاح نیست. این درس گرانبهایی است که مرحوم قزوینی به ایرانیانی می‌دهد که بخواهند به شیوه‌ای مناسب با کتابت به خط عربی، متون اسلاف خود را تصحیح کنند. به همین دلیل، ایشان هیچ‌گاه از فرونهادن ضبط نسخه‌های اساس اگر با ذوق سلیم یا سیاق کلام مناسبی نداشته باشد، هراسی نداشته است. مثلاً در ص ۳۳، س ۶ عبارت «پس فروتر شود و گوید» را از نسخه آ اخذ کرده و آورده است، در حالی که هم نسخه‌های اساسش و هم دیگر نسخ مورد استفاده‌اش این عبارت را نداشته‌اند. اما از سیاق عبارت معلوم است که این جمله باید اصلی باشد. یا باز در ص ۳۶، سطر آخر نیز علی‌رغم آنکه عبارت «و هر سال برفتی و کرگان داغ فرمودی»

چاپ اول چهار مقاله علامه قزوینی که در سلسله انتشارات اوقاف گیب منتشر شد اشکالاتی داشت که در دیگر متونی که به وسیله آن سازمان چاپ شد هم دیده می‌شود. مهم‌ترین اشکال این است که نسخه بدل‌های متن به جای اینکه پائین صفحات بیاید در آخر متن آمده است. این شیوه‌ای بود که در آن زمان‌ها به واسطه دشواری حروفچینی متونی که به زبان‌های غیر اروپائی در اروپا طبع می‌شدند وجود داشت و حتی در بسیاری از کتب غربی نیز دیده می‌شد و از این نظر ایرادی متوجه مرحوم علامه قزوینی نیست. خوشبختانه وقتی که مرحوم دکتر معین متن مصحح قزوینی را با یادداشت‌های اضافی به چاپ رسانید، این اشکال را هم رفع کرد و نسخه بدل‌ها را از آخر کتاب به پائین صفحات منتقل نمود. اما یکی از موارد اشکال صوری متن و نسخه بدل‌ها که حتی در چاپ مرحوم معین هم به خوبی رفع نشده این است که شماره‌های زیرنویس‌ها را به طرز غلط گذاشته‌اند که موارد تفاوت متن و نسخه‌های خطی را به روشنی به خواننده نشان نمی‌دهد. مثلاً در ص ۲۷، سطر ۱۰ چاپ اوقاف گیب این عبارت آمده است که: «... و خواف را غارت کردم و بروستای بُشت بیرون شدم.» موارد اختلاف نسخ را مرحوم قزوینی بدین نحو نوشته‌اند:

«آ: یشب، ب ط ق: بشب (بدون «روستای»); و متن تصحیح قیاسی است.»

در تجدیدنظر مرحوم معین شماره زیرنویسی بالای لغت «بُشت» گذاشته‌اند و اختلاف نسخ را به همان نحوی که مرحوم قزوینی متذکر شده بودند، ذکر کرده‌اند. این کار از نظر ضبط نسخه بدل‌ها اشکالی ندارد اما در عین حال در نظر اول هم معلوم نمی‌کند که لغت «روستای» فقط در دستنویس (آ) آمده است و دیگر دستنویس‌ها آن را ندارند. خواننده باید با احتیاط ضبط‌های نسخ را یکی دو بار مرور کند تا بفهمد که ضبط «روستای» ضبط دستنویس واحد است. درین مورد باید دو شماره زیرنویس می‌گذاشتند. یکی بالای لغت «روستای» و یکی بالای لغت «بُشت»، و در توضیح «روستای» باید می‌نوشتند: ب، ط، ق: «روستای»؛ متن=آ. در توضیح زیرنویسی که بالای «بُشت» قرار می‌گرفت نیز باید می‌نوشتند: آ: یشب؛ ب، ط، ق: بشب؛ متن تصحیح قیاسی است.

ایراد دیگری که به طرز بیان نسخه بدل‌ها وارد است یکدست نبودن آنهاست. مثلاً تصحیح قیاسی ضبط‌های

از نسخه‌ی اساسش ساقط بوده است، به حکم سیاق عبارت، آن را از نسخه‌های دیگر افزوده است. سیاق کلام، و اجتهاد مصحح در تصحیح، از قوانینی که در اروپا برای تصحیح انتقادی وضع شده است بسیار مهم ترست. مثلاً در ص ۳۷، س ۱۲ در جمله «قصیده گوی لائق وقت و صفت داغگاه کن» عبارت «لائق وقت» فقط در نسخه‌ی اساس، یعنی نسخه‌ی ق، آمده است. با وصف این، مرحوم علامه این دو کلمه را از این نسخه افزوده است. درین دو مثال اخیر می بینیم که در مورد اول، یعنی اضافه کردن جمله «و هر سال برفتی و کرگان داغ فرمودی» از نسخه‌هایی غیر از نسخه‌ی اساس، و در مورد دوم، یعنی افزودن عبارت «لائق وقت» از نسخه‌ی اساس به متن، مرحوم قزوینی از همان «شم فقاهتی» که در نامه‌هایش به تقی زاده ذکر کرده استفاده کرده است. به عبارت دیگر، علم آن مرحوم به اینکه سبک نثر دوره‌ای که چهار مقاله در آن نوشته شده، و سیاق کلام، اضافه این چند کلمه را به متن جایز می‌کند و قاعده brevior lectio potior (ضبط کوتاهتر ارجح است) را که در غرب به آن بسیار استناد می‌شود، به درستی تحت الشعاع قرار داده است.

چنانکه بارها متذکر شده‌ایم، در تصحیح متون فارسی و عربی، هیچ فرمول غربی را نمی‌شود کورکورانه اعمال کرد. اگر متخصصان متون لاتین و یونانی با زبان فارسی آشنایی داشتند و متن مصحح مرحوم قزوینی را می‌دیدند، چه بسا به سبب فرونهادن ضبط کوتاه‌تر او را سرزنش می‌کردند. اما کسی که با سبک نثر چهار مقاله آشنا باشد می‌داند که این متن آن گونه که مرحوم قزوینی تصحیح فرموده کاملاً صحیح و مناسب با روش انشای نظامی عروضی و هم عهدان اوست. به عبارت دیگر، اگر چهار مقاله در زمان حکومت سامانیان یا اوایل فرمانفرمایی غزنویان نوشته شده بود، می‌شد گفت که سبک نثر آن دوره ایجازی را ایجاب می‌کند که اضافه کردن این عبارات به متن مخل آن است. اما چون متن مورد بررسی در میانه قرن ششم هجری تألیف شده، رعایت ایجاز به صورتی که در سبک دوره سامانی و غزنوی می‌بینیم لازم نیست، و کار درست همین است که مرحوم قزوینی کرده است. حالا اگر این کار با روش‌های تصحیح غربی نخواند هیچ اشکالی ندارد.

برای اینکه گمان نرود که بنده به حکم ارادتی که به آن مرحوم و برخی از شاگردان او مانند استاد مهدوی دامغانی که بر فقیر حق استادی دارند، دارم می‌خواهم بگویم

که هر چه علامه قزوینی در تصحیح چهار مقاله اعمال کرده است بدون چون و چرا درست است، چند مورد تصحیحات آن مرحوم را که به نظر خودم قابل ایرادست در این موضع ذکر می‌کنم با علم به اینکه اگر من اشتباه می‌کنم، از علما کسی بنده را راهنمایی خواهد کرد، و اگر درست می‌گویم روح آن مرحوم را که به علم بیش از همه ملاحظاتی دیگر اهمیت می‌داد، شاد کرده‌ام.

در ص ۳۷، س ۸، در جمله «جهانی در جهانی سبزه‌بینی، پرخیمه و چراغ چون ستاره از هر یکی آواز رود می‌آید...» نسخه بدل‌های عبارت «پرخیمه و چراغ چون ستاره» در نسخه‌های مورد استفاده آن مرحوم به قرار زیر بوده است:

ق: پرخیمه و شراع و سیاره، آ، ب، ط: ظاهر آسای متن. به نظر من آن مرحوم ضبط نسخه‌ی اساس را بی جهت ترک کرده است، زیرا این ضبط به ضبط اصلی راهبر بوده و ایشان می‌باید این جمله را به صورت: «جهانی در جهانی سبزه‌بینی، پرخیمه و شراع و ستاره» تصحیح می‌فرمود. یعنی فقط با تصحیح «سیاره» به «ستاره» می‌شد به صورت اصلی دست یافت، زیرا «ستاره» به معنی چادری است از پارچه نازک که امروزه «پشه‌بند» می‌گویند. در گرشاسب‌نامه آمده است: دهی دید خوش، دل بدورام کرد

ستاره زد آنجا و آرام کرد (۹/۳۳۶)

«سیاره» در ق گشته «ستاره» و درین جمله ستاره به معنی پشه بند، ضبط کهن‌تر و دشوارتر است و باید به متن می‌رفت.

در ص ۳۸، س ۹، همه دستنویس‌های مورد استفاده مرحوم علامه مصراع اول بیت
داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود

کاندرواز خرمی خیره بماند روزگار

را به صورت «داغگاه شهریار اکنون چنان خرم شود» آورده بوده‌اند و ایشان «خرم شود» را «مطابقاً للدیوان الفرخی» به «خرم بود» تصحیح فرموده‌اند. من نمی‌دانم که مرحوم قزوینی کدام نسخه دیوان فرخی را در دست داشته‌اند، اما چون نسخ دو اوین فرخی تا آنجا که می‌دانیم همه جدیدند و قدیم‌ترین آنها که در دست استاد دبیرسیاقی بوده است مورخ ۱۰۶۷ق است، در حالی که اصل نسخه‌ای که نسخه‌ی ق مرحوم قزوینی از روی آن استنساخ شده بوده مورخ ۸۳۵ق، و نسخه آ در تصحیح ایشان مورخ ۱۰۱۷ق بوده. از نظر قدمت نسبی این دو شاهد در مقایسه با نسخ موجود دو اوین فرخی، ضبط آنها در مورد صورت صحیح بیت حتی در تصحیح دیوان فرخی هم باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین من دلیل فرونهادن ضبط

و متن چاپی است به قیاس با کاربردی شبیه به همین جمله در ص ۵۲ چهار مقاله «چون دوری چند درگذشت امیرعمید گفت نظامی نیامد.» یا باز در ص ۵۳: «قلم برگرفتم و تا دو بار دور در گذشت این پنج بیت بگفتم» کلمه «شراب» را درین مورد به قیاس با کاربرد خود نظامی در مواضع دیگر چهار مقاله نمی‌باید می‌افزودند. به عبارت دیگر ضبطی که کلمه «شراب» را ندارد دشوارتر، کوتاهتر و بدین دلیل قابل اطمینان‌تر است، و می‌توان حدس زد که این جمله با افزوده شدن «شراب» به دست کاتبی در این موضع از اصل آنچه نظامی عروضی نوشته بوده دورتر شده است، اما در عین حال تعقیدش هم از بین رفته و ساده‌تر شده است. بنابراین، به قیاس با موارد دیگری که «دور گذشتن» بدون ذکر کلمه «شراب» در چهار مقاله به کار رفته، می‌توان جمله را به صورتی که عرض شد تصحیح نمود.

بیش از این جسارت است. این مختصر را با طلب آموزش برای روح پاک آن استاد به پایان می‌آورم و به قول انوری استناد می‌کنم که فرمود:

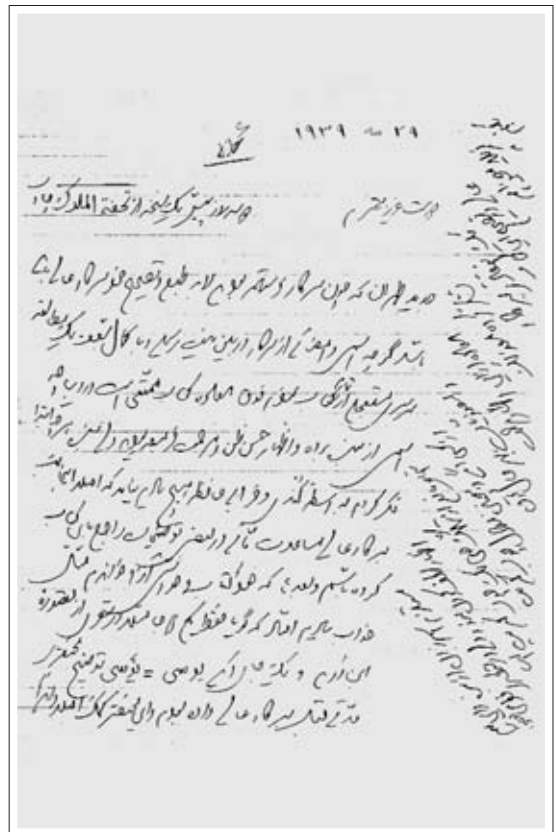
او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده

«خرم شود» را نمی‌فهمم زیرا نسخه‌های چهارمقاله که این صورت را حفظ کرده‌اند از دستنویس‌های موجود دیوان فرخی قدیم‌تر و احتمالاً صحیح‌ترند. حتی در دیوان فرخی چاپ استاد دبیرسیاقی هم نسخه‌ای که جناب دبیرسیاقی نام و نشان را در مقدمه دیوان به دست نداده‌اند این مصراع را به صورت «خرم شده ست» ضبط کرده، که اگر صورت اصلی نباشد، ضبط «خرم شود» را تأیید می‌کند. پس حداقل در مورد این بیت نمی‌توان به ضبط دیوان فرخی اعتماد کرد. از این گذشته صورت «خرم شود» مخصوصاً از این رو که با سیاق کلام هم مخالفتی ندارد محل تأمل است، زیرا شاعر می‌گوید «عن قریبست که داغگاه شهریار آنچنان خرم شود که روزگار از خرمی آن حیران بماند.» والله اعلم.

در ص ۳۹، س ۶ به آخر آمده است که: «و چون شراب دوری چند در گذشت فرخی برخاست.» مرحوم علامه درین مورد نوشته‌اند که نسخه‌های «آ، ب، و [متن چاپی] ط کلمه شراب را ندارد.» پس ظاهراً این کلمه فقط در دستنویس ق بوده است که ایشان به متن برده‌اند. بنده گمان می‌کنم که صورت صحیح همان ضبط نسخه‌های آ، ب،



ص ۲



ص ۱

نامه علامه محمد قزوینی به مرحوم سیدحسن تقی‌زاده (به لطف استاد ایرج افشار)

